

پژوهشی در باب واژه «پسته» و منشأ آن*

نوشته دکتر محمد حسن ابریشمی**

خلاصه مقاله:

کلمه «پسته» واژه‌ای ایرانی است که از عرصه پهنآوری در شمال شرقی ایران - شامل سرزمین خراسان قدیم و ماوراءالنهر - منشأ دارد. بسیاری از مستندات و شواهد تاریخی موجود نشان می‌دهد که نام «پسته» و درخت آن از همین محدوده پهنآور (که جنگلها و توده‌های درختی پسته خودروی در کوهها و دامنه‌های آن بسی انبوه بوده) به دیگر قلمروهای فرهنگ ایرانی رفته، و بعدها به اقوام و ملل قدیم جهان معرفی شده است. شواهد و دلایلی نیز وجود دارد که لفظ «پسته» برگرفته از صدای شکستن دانه پسته خودروی بوده و ریشه اسامی پارسی کهن، پهلوی (پارسی میانه) و فارسی آن یک «نام آوا» یا کلمه صوتی (onomatopoeia) است.

برخی از دانشمندان غربی و به پیروی از آنان نویسندگان ایرانی در باب اصل و ریشه کلمه پسته اظهار نظرهایی کرده‌اند. اکثر دانشمندان واژه «پسته» را ایرانی دانسته اما

* این مقاله در پژوهش‌های ایران‌شناسی جلد بیست و یکم به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم

اصفهانیان، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۹۲، ص ۱۴-۱ چاپ و منتشر شده است.

** عضو افتخاری هیأت علمی گروه زراعت و اصلاح نباتات دانشکده کشاورزی دانشکده کشاورزی

دانشگاه فردوسی مشهد.

برخی نیز ریشه یونانی برای آن قائل شده اند. مثلاً پاول هُ رن / Horn، کلمه پسته را برگرفته از واژه یونانی *πιστακίον* (Pistakion) به معنی «پسته» می‌داند.^۱ برتولد لوفر / B.Lauffer، می‌گوید واژه فارسی پسته برگرفته از [واژه مفروض] *پستگ* یا *پیستکه* / *Pistaka* در پارسی باستان، یا *پستک* / *Pistak* در پارسی میانه (پهلوی) است که با کلمات یونانی: *πιστακίον, Φιστακίον, βιστακίον*؛ لاتینی: *پستاکیوم* / *Pistacium*، همچنین *پیستاکیا* / *Pistacia* یا *پیستاشیو* / *Pistachio* در زبان ما (انگلیسی) ارتباط دارد. لوفر، وجود واژه پستکه / *Pistaka* و ساختار تلفظی آن در پارسی باستان را – با توجه به تاریخچه فنوتیکی (صوتی، تلفظی) واژه ایرانی، از روی لغت اقتباس شده یونانی مزبور به معنی پسته – تبیین می‌کند. همچنین نامهای پسته و گویشهای کم و بیش مشابه با آن را در دیگر زبانها – چون در بیزانسی / *Bizantine*؛ *پوستاکس* / *Pustax*، *فستوکس* / *fustox*؛ در کومونیایی / *Comaniana*؛ *پیستاک* / *Pistac*؛ و صورتهای تلفظی آن در دیگر زبانها – به مقایسه می‌گذارد؛ و می‌افزاید: واژه «پسته» به صورت وسیعی در زبانها و گویشهای جهانی [مطابق قواعد تلفظی اقوام و ملل مختلف] در همه جا انتشار یافته است، در زبان کردی: *فیستق* / *Fystig*؛ در ارمنی: *فسدوکس* / *Fesdux* و *فستول* / *Fstoul*؛ در عربی: *فُستَق* / *Fustaq* یا *فِستَق* / *Fistaq*؛ در ترکی عثمانی: *فِیسْرِقِ* / *Fistiq* و در زبان روسی *فِیستاشکا* / *Fistaska* پذیرفته شده است.^۲ پسته در زبان آرامی به صورتهای: *Pestqin, pistqa, pestqa*؛ در سریانی: *Pustqa, Pustqa, Pestqa* و *Pustiq*؛^۳ در گویش عربی عامه مصریان *فزدق* / *Fezdaq* درآمده است.^۴

به عقیده لوفر، نام پسته در زبان ژاپنی: *فسدوسیو* / *Fusdasiu* و *فسدسو* / *Fusdasu* بی‌تردید با واژه «پسته» فارسی ارتباط دارد و به احتمال زیاد منشأ آن امروزی و ورود آن به ژاپن از طریق اروپاییان صورت گرفته است. در متون ادبی چینی این واژه فارسی، در قلمرو جغرافیایی سلسله مینگ (Ming؛ ۱۳۶۸ تا ۱۶۴۴ م)، با آوانگاشت *Pi-Se-tan* آمده، و گفته شده محصول سمرقند / *Samarkand* است. بی‌گمان لفظ چینی *Pi-Se-tan*

برگرفته از واژه فارسی پیستان / *Pi-Se-tan*، به معنی و مفهوم پسته زار یا محل پسته خیز است.^۵ ظاهراً در منابع چینی کلمه مرکب فارسی «پسته ستان» در وجه «پیستان» ثبت شده و احتمالاً در بین فارسی زبانان نواحی سرحد چین، چون کاشغر، به این صورت مصطلح بوده است.

واقعیت این است که مورخان یونان باستان چون هرودوت، گزنفون و پلوتارک ذکری از نام پسته یا میوه و درخت آن نکرده اند. حتی تئوفراستوس (Teophrastus، حدود ۳۷۱ تا ۲۸۷ پیش از میلاد) گیاهشناس نامدار یونانی از انواعی درخت کوهی، از جمله بنه (*P.atlantica*)، درختی دو پایه، با میوه و صمغ خوشبوی و خوراکی، تحت نام کلی تریبنتوس / *Terebinethus* یا ترمینتوس / *Tereminetus* یاد کرده، و جای رویش آن را کوهستان ایدا / *Ida* و مقدونیه و نیز سوریه و نواحی دمشق متذکر شده است؛ او از نوعی دیگر، شبیه به ترینتوس، بدون ذکر نام آن، که شباهتی به بادام دارد سخن گفته، و جای رویش آن را، ظاهراً به نقل از همراهان اسکندر، در هند مشخص کرده و می افزاید که از این نوع «در ناحیه باکتريا / *Bactria* (ناحیه بلخ باستان) نیز می روید... و میوه های آن به درستی بادام و بسیار شبیه به آن... و از حیث شیرینی و خوشمزه‌گی برتر از بادام است».^۶ تئوفراستوس ظاهراً به جنگلهای پسته (*P.Vera*) ناحیه بلخ به درستی اشاره کرده، اما آنچه در هند متذکر شده است، یقیناً درخت و میوه پسته (*P.Vera*) نبوده، بلکه درخت کاج کوهی، گونه *Pinus geradiana*، بوده که درختی بله میوه شبیه بادام، چربتر و خوشمزه تر، و نیز دارای صمغ تر بانترین است. از این درخت در منابع کهن فارسی با نام درخت چلغوزه و نیز صنوبر (کاج کوهی) یاد شده، و جای رویش آن کوههای غزنین و قندهار و سرحدات افغانستان؛ هند و پاکستان کنونی بوده که اکنون نیز بقایای آنه موجود است.

استرابون / *Strabo / Strabon* (جغرافیا نگار یونانی، حدود ۲۴ پیش از میلاد) نیز از درختان پسته خودروی در مسیر اسکندر به باکتريا (بلخ) با نام تریبنتوس یا ترمینتوس

سخن گفته، و پسته وحشی را در شمار گیاهانی آورده است که به ویژه جوانان می‌بایست به خوردن میوه آنها عادت کنند.^۷ پسته وحشی در زندگی ایرانیان نقش اساسی داشته، و در شمار خوراکیهای همیشگی و همراه آنان به حساب می‌آمده است. مثلاً نیکولائوس دمشقی / Nicolaus Damsceaus (حدود ۶۴ پیش از میلاد) به نقل از کتسیاس / Ctesias (مورخ و طبیب یونانی در دربار هخامنشیان) روایت کرده است که وقتی «آستیگ / Astiages می‌بیند که مادها جنگ را به کورش باخته‌اند، فریاد می‌کند: «وای بر ما! چه دلاورند این پارسیان پسته خور» کناوت / Knauth، از استرابون نقل می‌کند که کودکان ایرانی به گونه‌ای تربیت می‌یافتند که در برابر شداید اقلیمی شکمپا باشند «در هوای آزاد بخوابند و از میوه‌های خودرو مانند پسته، بلوط و گلابی جنگلی بخورند».^۸ در منابع یونانی فوق همه جا از پسته (P.Vera) و نیز گونه‌های دیگران، چون بنه (P. atantica) و خُنْجک (P.khijuk) با نام تربیتوس یا ترمیتوس سخن رفته است. حتی پولی یین / Polyene (نویسنده نظامی یونانی سده ۲ میلادی)، به استناد لوحه مفرغی فهرست روزانه مواد خوراکی مصرفی دربار هخامنشیان، از مصرف روغن تربیتوس یا تربنت / Terebinthe در آشپزخانه دربار ایران به مقدار روزانه ۵۰ لیتر خبر داده و می‌گوید «این همان پسته است که در نزد پارسیان مصرف بسیار داشته است».^۹ مستندات مزبور و برخی شواهد تاریخی و واژگانی حکایت از آن دارد که یونانیان قدیم درختان پسته (P,vera) و گونه‌های دیگر آن و نیز درختان دیگری با میوه مشابه پسته را تحت نام تربیتوس یا ترمیتوس یاد کرده‌اند و برای پسته واقعی (P.vera) نام خاصی مصطلح نبوده است، زیرا یونانیان در قلمرو خویش درخت پسته و برخی از گونه‌های آن را نداشته‌اند. بنابراین اطلاعات آنها در این باره محدود به شنیده‌ها از زبان همراهان اسکندر، یا با واسطه به نقل از روایات آنان، بوده و ظاهراً در عصر اشکانیان دامغ این معلومات بیشتر شده است. مثلاً نیکاندروس کلَفنی / Nicandrus of Colophon (سده ۳ پیش از میلاد) که در عصر پارتها (اشکانیان) می‌زیسته در رساله تریاق /

Theriaca این میوه را به اسم *بیستاکیون* / *Bistakion* یا *فیتاکیون* / *Fittakion* یاد کرده که برگرفته از زبانهای ایرانی است، و می گوید «این درخت در دره خواسپس / *Xoaspes* در ناحیه سوزیانا / *Susiana* می روید». آریان / *Arrian* (وقایع نگار فتوحات اسکندر) ناحیه سوزیانا را از نواحی آرثیه / *Haraiva* (هرات) بر شمرده، و به گمان برنت (مترجم و شارح متن آریان): «سوزیان مسلماً شهر طوس کنونی است»، اما به گمان صاحب این قلم سوزیان نام شهرک باستانی زوزن [در ناحیه خواف از توابع هرات قدیم، که قصبه «رود» حاکم نشین آن بود] و رود خواسپس باید نام «رودخواف» باشد که اکنون در شرق تربت حیدریه در استان خراسان موجود است.^{۱۰}

لوفر می گوید: پوزیدونیوس / *Posidonius*، دیسکوریدس / *Dioscorides* (گیاه شناس و طبیب یونانی در سده اول میلادی)، پلینی / *Pliny* و جالینوس / *Galenus* (طبیب یونانی ۱۲۹ تا ۱۹۹ میلادی) از وجود درخت پسته در سوریه (شام) آگاه بوده اند، اما پلینی تنها به وجود پسته در سوریه اشاره کرده و از درختان پسته در ایران سخنی نگفته است.^{۱۱}

در منابع کهن طب و داروشناسی اسلامی پسته نواحی شام شبیه صنوبر و صف شده است. مثلاً محمد زکریا رازی از قول دیسکوریدس به شباهت درخت پسته شام به صنوبر (درخت چلغوزه) اشاره کرده که میوه آن تلخ مزه است؛^{۱۲} همچنین این بیطاراندلسی مطلبی مشابه از قول دیسکوریدوس و جالینوس نقل کرده مبنی بر آنکه درخت پسته شام شبیه صنوبر است و میوه لطیف و معطر و تلخ مزه دارد.^{۱۳} ظاهراً استنباط می شود که دیسکوریدوس و جالینوس نوعی کاج با میوه خوراکی شبیه پسته (با نام علمی *Pinus Pinea*) را، که احتمالاً در آن نواحی به نام «پسته» شهرت داشته است، به جای پسته واقعی (*P.Vera*) گرفته اند، چرا که رویشگاه های طبیعی این درخت در نواحی سوریه و لبنان وجود داشته و اکنون نیز موجود است. این احتمال نیز وجود دارد که میوه و درخت بان (با نام علمی *Moringa Arabica*) که ابوریحان بیرونی رویشگاه های

آن را نواحی تهامه (باریکه ساحلی از شبه جزیره سینتاعدن) و جهینه (در نواحی موصل) و نام آن را «فستق الهاویه» متذکر شده، منظور نظر نویسندگان یونانی بوده است. به خصوص که ابوریحان بیرونی می گوید: دانه آن را به سریانی «فستقی / فستقا» گویند بدان لحظه که شباهت به دانه پسته دارد اما مزه آن تلخ است.^{۱۴} جرجانی مطلبی مشابه دارد و می گوید به سرطنی آن را «بستقی / بستقا» گویند.^{۱۵} به نظر می رسد که نام ایرانی «پسته»، احتمالاً در عصر اشکانیان، بدون درخت و میوه آن به نواحی سوریه و شام قدیم، رسیده و به میوه درختان دیگری اطلاق شده است. چنین اشتباهی حتی قرن‌ها بعد در قلمروهای فرهنگ ایرانی و حوزه نفوذ زبان فارسی نیز پیش آمده که در منابع ثبت شده است. چنانکه مثلاً، عقیلی خراسانی شیرازی، در سال ۱۱۸۵ هـ ق / ۱۷۷۱ م در تعریف نوعی صنوبر می گوید: ثمر آن را عامه اهل شیراز «فستق» نامند؛^{۱۶} یا اکنون در بلوچستان به درخت بنه و خنجک «فستق / Fostag» و «فستق / Fastag» می گویند.^{۱۷} این گونه اشتباهات در ترجمه منابع یونانی به عربی و در برگردان آنها به دیگر زبانهای قدیم‌ها نیز پیش آمده است.

اگر به درستی نام پیستاکیون یا فیتاکیون در نوشته نیکاندروس ثبت شده باشد - و از افزوده‌های ناسخان بعدی، یا تغییر دادن کلمه تربنیتوس یا ترمیتوس توسط آنان، نباشد - نام بیستاکیون صورت یونانی شده نام پسته در عهد هخامنشیان، یعنی برگرفته از واژه فرضی «پستکه / Pistaka» فارسی باستانی، بوده است. در این صورت نوشته نیکاندروس را باید قدیمترین منبع باستانی شمرد که وجوهی یونانی شده از نام ایرانی «پسته» در عهد هخامنشیان در آن ثبت شده است. اما بدان لحاظ که تئوفراستوس و استرابون و برخی نویسندگان یونان باستان ذکری از این نام نکرده اند، این احتمال مطرح می شود که لم پیستاکیون یا فیتاکیون از افزوده های کاتبان بعدی نوشته نیکاندروس باشد؛ مگر آنکه فرض شود این نامها در یونان باستان چندان رواجی نیافته، یا به گوش دو دانشمند مزبور و دیگر نویسندگان یونان باستان نرسیده است، که این احتمال بعید

می‌نماید.

دانشمندان ایرانی نیز در باب اصل و ریشه واژه «پسته» اظهارنظرهایی دارند. مثلاً ملک‌الشعراء بهار کلمات «پسته» و «نرگس» را از واژگان یونانی و رومی داخل شده در فارسی برشمرده است.^{۱۸} محمد معین اصل و ریشه واژه پسته (معرب آن فستق) را از لغت آرامی *فستقا* / *Pestqa* و یونانی پیستاکیون / *Pistakion* دانسته «چه منشأ آن شام (سوریه) است و به یونانی نقل شد، و از آن به دیگر زبانهای اروپایی داخل شد»^{۱۹} ابوالقاسم سلطانی کلمه «بسطاقیا» در کتاب دیستقوریدوس به معنی پسته را مشتق از واژه پهلوی *بیستک* / *bistak* یا سریانی *بستقا* / *bestaqa* متذکر شده است.^{۲۰}

ابراهیم پور داود می‌گوید: «کلمه پسته دیرگاهی است که از زبان ایرانی به زبانهای اروپایی وارد شده»، و به استناد منابع غربی می‌افزاید: در سده ۱۲ میلادی، در هنگام جنگ‌های عیسویان و مسلمانان، صلیبیین در برگشت از سوریه سکر (شکر) با نامش را به اروپا بردند، همچنان که پسته، زعفران، کنجد / سمس / *semsame* و بسیاری از رستنیهای دیگر با نامهایشان توسط آنان به اروپا رفت.^{۲۱} پرویز ناتل خانلری می‌گوید درخت پسته از نباتات خاص ناحیه سرخ‌دوشمال خراسان بوده و کلمه پسته از همین فواحی به دیگر نقاط رفته است. این کلمه در یونانی به شکل پیستاکیون و در لاتینی: پیستاکیوم به کار رفته است.^{۲۲} مطلب خانلری برگرفته از نوشته لوفر / *Laufer* است؛ لوفر ایران‌شناس امریکایی، در سال ۱۹۱۹ م، ضمن شرح مبسوطی درباره پسته (*p.vera*) و اهمیت گونه بنه (*P. atlantica*) و خنجک (*P.khinjuk*) و غیر آن در زندگی ایرانیان از عهد باستان می‌افزاید: درختان پسته، به ویژه پسته واقعی (*P.vera*) بومی سغد باستان (سغدیانا) و خراسان است و هنوز هم در ترکستان روسیه اهمیت زیادی دارد.^{۲۳} حسن دوست، از پژوهشگران معاصر، به نقل از منابع غربی، حدس و گمانی بس عجیب و نادرستی را نقل کرده است:

پسته [*Pesta/Pista*] میوه‌ای است معروف از درختی به همین نام، در فارسی میانه: *Pistag*؛ احتمالاً مرتبط

است با کلمهٔ پستان [Pestan/Pistan] و به مناسبت شباهتش به نوک پستان چنین خوانده شده است (رک

۲۴). (Eliers Persica 4 1969 21 Anm.53)

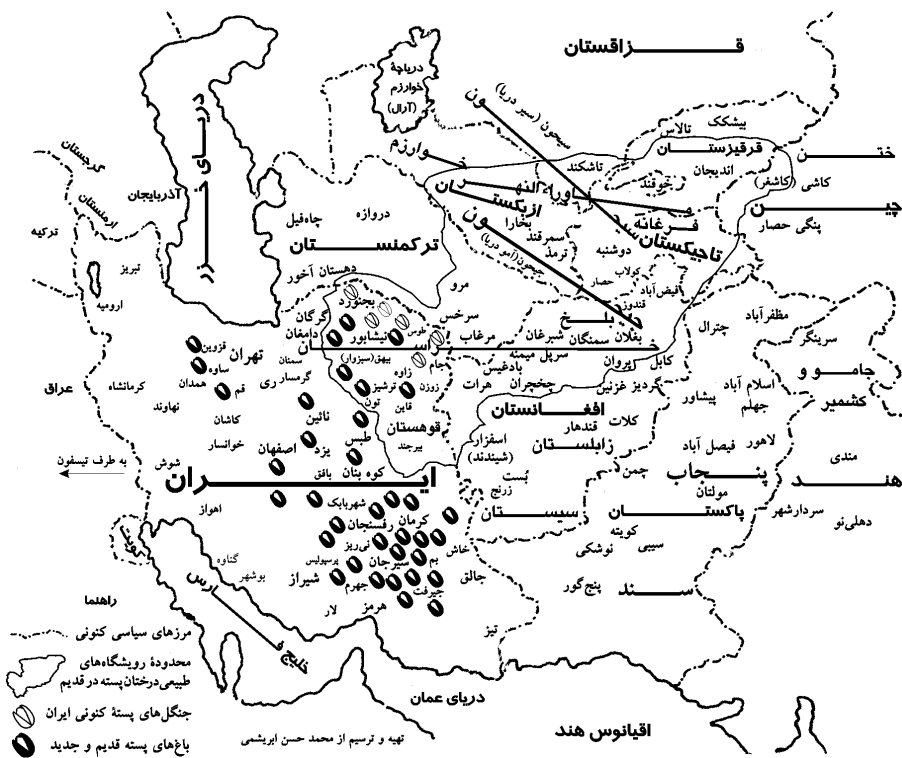
احتمال مزبور نادرست و خیال پردازانه به نظر می رسد؛ زیرا هیچ شباهت و مناسبتی بین شکل پسته و نوک پستان وجود ندارد، در متون کهن فارسی و نیز تعبیرات و تشبیهات نویسندگان و شاعران، اعم از نظم و نثر، مصداق و شاهدی برای چنین ادعایی پیدا نمی شود. احتمال دارد ایلرس / Eilers واژهٔ قدیمی «پستک» یا «پستانک» به معنی نوک پستان و نیز عناب را به جای «پسته» گرفته است؛ زیرا نیمهٔ انتهایی عناب به نوک پستان شباهت دارد. در منابع قدیم لغت فارسی، نام عناب علاوه بر «پستک» و «پستانک»، سنجد چیلان و سنجد گرگانی نیز ثبت شده، که در سرو ده‌های برجای ماندهٔ رودکی نیز آمده است.^{۲۵}

مطابق برخی مستندات و شواهد واژگانی، نام «پسته» در اواخر عصر ساسانیان، مقارن با ظهور و اشاعهٔ اسلام، در نواحی ماوراءالنهر (بخشی از آسیای میانهٔ امروز، سرزمینهای آن سوی جیحون) به صورت امروزی تلفظ می شده است. زیرا در شهر بخارا، در حدود سال ۳۷ هجری قمری که به دست مسلمانان افتاد، راسته بازاری مشهور با نام «بازار پسته شکنان» وجود داشته است. این وجه تسمیهٔ جالب دلالت بر آن دارد که اولاً واژگان «بازار»، «پسته» و نیز فعل فارسی «شکستن» با گویش امروزی مصطلح بوده است؛ ثانیاً محصول پستهٔ جنگلها و توده‌های درختی پسته در کوههای ماوراءالنهر و نواحی بخارا بسیار انبوه بوده، به حدی که راسته بازاری به منظور مغز کردن محصول پستهٔ آن نواحی در شهر بخارا احداث شده است.^{۲۶}

بی تردید کلمهٔ «پسته» یک واژهٔ ایرانی بسیار کهن است که منشأ و اصل آن را باید در سرزمین مبدأ، یا گهوارهٔ و رویشگاه‌های نخستین، درختان این میوه جستجو کرد. بنابراین کلمهٔ پسته از گویش مردمان مستقر در محدودهٔ پسقخیز سرزمین خراسان، به مفهوم جغرافیایی بسی وسیع آن در قدیم، منشأ دارد که عرصهٔ پهناور پراکندگی جنگلها

و درختان پسته خودروی آن، در شکل زیر، بر روی نقشه مشخص شده است (با این توضیح که این نقشه براساس مطالب ۳۶ مأخذ تاریخی و جغرافیایی عصر باستان و نیز متون کهن بعد از اسلام و با توجه به منابع جدیدتر و بقایای بر جای مانده از جنگلها و درختان پسته موجود تهیه و ترسیم شده است).^{۲۷}

این محدوده پهناور شهرهای آباد و نواحی عمده پسته خیز خراسان ق دیم (چون بلخ، هرات، مرو و نیشابور) و ماوراءالنهر (مانند بخارا، سمرقند و بسیاری شهرهای دیگر) را در عرصه خود داشته است. در واقع واژه ایرانی «پسته»، درختان و میوه دلپذیر آن، از همین محدوده به دیگر نواحی قلمرو فرهنگ ایرانی و حوزه نفوذ زبان فارسی راه یافته و به دیگر اقوام و ملل جهان معرفی شده است.



در باب ریشه لغوی کلمه «پسته» در منابع بعد از اسلام مطالبی آمده است. شاید قدیم‌ترین اظهار نظر در این باره از آن ابومنصور از هری هروی – دانشمند بزرگ ایرانی و امام لغت عرب، جامع شناخت واژگان پارسی و تازی در سده ۴ و ۵ هجری قمری – است.^{۲۸} از هری که اهل ناحیه پسته خیز هرات بوده، گفته اش را ابوریحان بیرونی، که خود اهل نواحی پسته‌خیز ماوراءالنهر است، نقل کرده «فستق: از هری گوید معرب است از لغت پارسی»^{۲۹}

واژه فارسی «پسته» در گویش عامه مردمان خراسان قدیم در وجه «پیسته» تلفظ می‌شده، که هنوز هم در برخی از نواحی استان خراسان (چون تربت حیدریه، جام، خواف، سبزوار و نیشابور) و سرکلای از نواحی افغانستان و تاجیکستان و نیز فارسی زبانان آسیای میانه با همین تلفظ مصطلح است. در واقع کسره حرف «پ» در واژه «پسته» در گویشهای این نواحی به حرف «ی» بدل شده است، مثلاً در بخارا به مغز پسته «پیسته مغز / *Pista maghz*» می‌گویند.^{۳۰} واژه پسته در گویش لاسگردی و سرخه ای (از نواحی سمنان) در وجه «پستک / *Pestak*» و در سمنانی «پستکه / *Pesteka*» تلفظ می‌شود.^{۳۱} واژه‌های گویشی پیسته، پیستک و پستک برگرفته از نام پسته در زبان فارسی میانه (پهلوی) است؛ و واژه «پستکه» از نظر ساختار تلفظی (فونوتیکی) شباهت به نام پسته در پارسی باستان، یعنی واژه مفروض "*Pistaka*" رایج در عهد هخامنشیان، دارد.

مطابق تحقیق و تجربه نگارنده، صوت ضبط شده ناشی از شکستن دانه پسته ریز (محصول درختان پسته خودروی جنگلهای نواحی سرخس، زورآباد جام و با دغیس) تداعی کننده تلفظ نام پسته در گویشهای ایرانی (پیسته / پیستک، پستک) است؛ بنابراین گمان قوی دارد که واژه ایرانی «پسته» ریشه صوتی داشته است؛ به این ترتیب که در زمانهای دور با شکستن پسته خندان محصول جنگلهای خراسان قدیم توسط مردمان

مستقر در این نواحی، با شنیدن صدای شکستن آن یک «نام آوا» یا کلمه صوتی (Onomatopoeia) برای این میوه اتخاذ شده است.^{۳۲} در تأیید این نظریه که واژه «پسته»، همانند کلمه «بوس» یا «بوسه» فارسی، یک واژه صوتی یا «نام آوا» است (اولی از صدای شکستن دو پوسته سخت پسته، و دومی از برخورد دو لب به هنگام بوسه زدن ناشی می‌شود)،^{۳۳} شواهدی در منابع کهن فارسی وجود دارد؛ از باب نمونه رودکی سمرقندی (سده ۳ هـ.ق) در مضمونی شاعرانه تعبیری دلنشین از صوتی بودن واژگان «بوس» و «پسته» در این بیت دارد «منم خو کرده با بوسش چنان چون باز بر مسته^{۳۴} چنان بانک آرم از بوسش چنان چون بشکنی پسته^{۳۵}؛ رودکی در مصرع دوم صدای بوسه را با صوت ناشی از صدای شکستن پسته مقایسه و تشبیه کرده است. شاید رودکی این بیت را در دوره نابینایی سروده باشد، چرا که از دیدن لبان زیبا محروم بوده، و شباهت دهان خندان پسته را با دو لب معشوق نادیده گرفته و صدای بوسه و شکستن پسته را برای تعبیر و تشبیه ترجیح داده است.^{۳۶} سنائی غزنوی (متوفی ۵۴۵ هـ) نیز در این بیت، با تعبیر و تشبیه شاعرانه اش «پسته‌ها خوش توان شکست از بوس^{*} بر یکی پسته و دو بادمش»، موضوع نام‌آوا بودن واژگان «پسته» و «بوس»، یا ریشه صوتی آنها، را در نظر داشته است.^{۳۷}

امروز واژه پسته در لهجه‌های کنونی با تلفظ کم و بیش نزدیک و گاه متفاوتی مصطلح است (که در برخی از گویشها اشاره شد)، مثلاً در یزد زردشتیان در وجه «پسته / Pestah»، کلیمیان «پسو / Pessa» و «فسوک / Fessok» و عامه مردم یزد به صورت معمول «پسته» تلفظ می‌کنند؛ این کلمه در گویش تا بعضی (نواحی قزوین) در سگزآباد به صورت «پسته / Pestia» و در ابراهیم‌آباد «پسته / Peste» گفته می‌شود؛ در گویش افتری (افترا از توابع فیروزکوه) به صورت «پسته / Peste» و «پسه / Pesse»، در دلیران در وجه «پسدون / Pesdonae»؛ و در لهجه های خوانساری، بروجردی و شوشتری «پسه / Pessa» مصطلح است؛ و در گویش آذربایجانی در وجه «پوسته / Pusta» تلفظ می‌کنند.^{۳۸}

مستندات و یادداشت‌ها

۱- محمد حسن دوست، فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، تهران، فرهنگستان، ۱۳۸۳، ص ۲۸۴؛ و نیز، ر.ک:

Horn p.: "Neupersische Schriftsprache" in: *Grundriss der iranischen philology* I 2, Strassburg 1898-1901, 1-200, pr₆.

تألیف دیگر هرن، با مشخصات:

Horn, P.: *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, Strassburg 1893 (Hildesheim /New York 1974).

بخشی از کتاب مزبور با افزوده‌هایی در ایران به چاپ رسیده است، اما در این ترجمه کلمه «پسته»

نیامده زیرا هرن ریشه و اصل این کلمه را از واژه یونانی متذکر شده است (مشخصات ترجمه آن):

اساس اشتقاق فارسی، تألیف پاول هرن - هاینریش ه ویشمان، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران؛

بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۶، جلد نخست (حرف: آ - خ)، ص ۳۸۳.

2. Berthold Laufer, *Sino - Iranica...*, Chicago 1919, repr. Taipei 1976, p. 252.

۳. محمد جواد مشکور، فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی / المعجم المقارن بین العربیه و

الفارسیه و اللغات السامیه، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۷، ص ۶۴۵؛ و نیز، ر.ک:

M. J. Mashkour, *A comparative Dictionary of Arabic, Persian And The Semitic Languages*, Tehran, 1978. p. 645; Addi Shirr. *Persian Arabicised Words in Araic*, Beriut, 1908, p. 120; Brun, S. J. *Dictionarium Syriaco-Latinum*, Beirut, 1911. p.503; Frankel, S. *Die Aramaischen Fremdwörter im Arabischen*, Leiden, 1880, p. 143; Jastrow Marcus. *A Dictionary of the Targumim the Talmud Babli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature*, New York. p. 1201.

۴. نورالدین آل علی، جوانب من الصلات الثقافیه بین ایران و مصر، قاهره، المرکز الثقافی الایرانی،

۱۹۷۸ م، ص ۲۱۶.

5. Laufer, p. 251

۶. دانشنامه جهان اسلام، تهران، ۱۳۷۹، حرف (ب - پ) مقاله «پسته»، ص ۳۱-۳۰، نوشته

محمدحسن ابریشمی.

7. Laufer, p. 246

۸. دانشنامه جهان اسلام، همان کتاب، ص ۶۳۱، مقاله «پسته».

۹. پییر بریان (Pieere Briant)، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سم سار، تهران، زریاب

۱۳۷۷، ص ۶۰۹، ۶۱۷.

۱۰. دانشنامه جهان اسلام، همان کتاب، ص ۶۳۱، مقاله «پسته».

11. Laufer, p. 246.

۱۲. ابی بکر محمد بن زکریا رازی، کتاب *الحاوی فی الطب*، به کوشش محمد عبدالمعید خان، حیدرآباد دکن، به اعانه وزارت معارف هند، ۱۳۸۸ هـ / ۱۹۶۸ م، ج ۲۱ (فی الادویة المفردة)، ص ۲۱۴.
۱۳. ابن بیطار، *جامع المفردات الادویه و الاغذیه*، بولاق، ۱۲۹۱ هـ ق، ج ۳، ص ۱۶۲.
۱۴. ابوریحان بیرونی، کتاب *الصیانة فی الطب*، به کوشش عباس زریاب، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰؛ ص ۹۸؛ همو، همان کتاب، با عنوان: *صیانة*، ترجمه ابوبکر علی کاسانی (قرن ۷ هـ ق)، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۱۸.
۱۵. سید اسماعیل جرجانی، *ذخیره خوارزمشاهی*، به کوشش سعید سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵، ص ۷۷.
۱۶. سیدمحمدحسین عقیلی خراسانی شیرازی، *مخزن الادویه*، تهران، ۱۳۵۵، ص ۵۷۳.
۱۷. حبیب الله ثابتی، *جنگلها، درختان و درختچه های ایران*، تهران، سازمان جنگلبانی، ۱۳۵۵، ص ۵۱۶، ۵۲۰.
۱۸. محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، *سبک شناسی*، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ص ۲۸۰.
۱۹. محمد معین، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۷۸۴؛ *برهان قاطع*، حواشی مرحوم محمد معین، ص ۴۰۵؛ *طوبیا العینسی البستانی*، تفسیر الالفاظ الدخیله فی اللغت العربیه مع ذکر اصلها بحروفه، به کوشش یوسف تومالبستانی، مصر، ۱۹۳۲ م.
۲۰. هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی (دفتر سوم، ۲۷ خطابه)، به کوشش محمد روشن، فرهنگستان ادب، ۱۳۵۸، ص ۶۷۹، مقاله «تأثیر داروسازی و داروشناسی ایران باستان بر یونان و روم قدیم»، نوشته ابوالقاسم سلطانی.
۲۱. ابراهیم پورداود، *هرمزنامه*، بمبئی، انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۱، ص ۲۸، ۱۸۴؛ و نیز، رک: *Kulturpflanzen Und Haustiere*, von v.Hen. B, Aflage Berlin 1911 S. 264 u. 421.
۲۲. پرویز ناتل خانلری، *زبان شناسی و زبان فارسی*، تهران، توس، ۱۳۶۱ ص ۱۱۷؛ و نیز رک. نورالدین آل علی، همان کتاب، ص ۲۱۶.
23. Laufer, p. 246.
۲۴. حسن دوست، همان کتاب، ص ۲۸۴.
۲۵. دهخدا، *لغت نامه*، ذیل واژگان: سنجد، جیلان، چیلان، غبیرا، پستنک، پستانک؛ محمد معین، *فرهنگ فارسی*، ذیل «پستانک» و «پستنک».
۲۶. ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی، *تاریخ بخارا*، ترجمه فارسی از ابونصر احمد القباوی، تلخیص محمدبن زفرین عمر (در سال ۷۵۴ هـ ق)، به کوشش سید محمد تقی مدرس رضوی، تهران،

- توس، ۱۳۶۳، ص ۷۴.
۲۷. نام مآخذ مورد استفاده را به کتاب «پسته از دیرباز تا امروز، دایره المعارف تولید، تجارت و مصرف» موکول می‌کند که توسط مرکز نشر دانشگاهی در دست ویرایش و چاپ است.
۲۸. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «ازهری».
۲۹. ابوریحان بیرونی، صیدنه، ص ۵۱۹.
۳۰. احمدعلی رجایی بخارایی، لهجه بخارایی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۲.
۳۱. منوچهر ستوده، فرهنگ [گویشی] سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری و شه‌میرزادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۹۲، ذیل واژگان: پستک، پسته، پستکه.
۳۲. دانشنامه جهان اسلام، همان پیشین، ص ۶۲۸، مقاله «پسته»
۳۳. حسن پور، همان کتاب، ص ۲۱۷، در مورد کلمه «بوسه» می‌گوید: «اشتقاق این لغت دقیقاً روشن نیست»، اما در مورد نام‌آوا بودن این کلمه به نوشتن منابع خارجی عطف توجه داده است. به گمان صاحب این قلم، دو بیت رودکی و سنائی تبیینی بر نام‌آوا بودن این واژه است، گو اینکه شواهد دیگری نیز می‌توان در منابع قدیم پیدا کرد.
۳۴. کلمه «مسته» به معنی «چشته» عبارت از گوشت یا مغز سرپرندگان بوده که به باز یا شاهین و مرغان شکاری می‌داده (و ظاهراً، در عمل آوری، آن را با دانه خشخاش و شاهدانه آغشته می‌کرده‌اند) که بدان عادت کند.
۳۵. سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱، ص ۵۲۸؛ دیوان رودکی، به کوشش منوچهر دانش‌پژوه، تهران، توس، ۱۳۷۴، ص ۷۳.
۳۶. محمد حسن ابریشمی، پسته نامه / پژوهشی پیرامون پسته در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی، تهران، بانک کشاورزی، ۱۳۷۱، ص ۱۲.
۳۷. دیوان سنائی غزنوی، به کوشش مدرس رضوی، تهران، سنائی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۸.
۳۸. ر.ک: یادداشت شماره ۲۷.